

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ا. م. شیری

۲۹ نومبر ۲۰۱۲

پروژه التراناتیوسازی

یا موج تازه حمله به جنبش عدالتخواهی

کارل مارکس، فیلسوف، جامعه شناس، تاریخدان، اقتصاددان و اندیشمند انقلابی می گوید: تاریخ دو بار تکرار می شود: بار اول، به صورت فاجعه (تراژدی)، بار دوم، به صورت مضحکه (کمدی). اما، تجارب تاکنونی نشان می دهند که بخش دوم این گفتمان صحیح مارکس، به اندک ویرایشی به ترتیب آتی نیاز دارد: تاریخ، بار دوم، به دفعات، به صورت مضحکه، طبعاً، با نقش آفرینی کمین های سیاسی (دلقکهای سیاسی) تکرار می شود.

جهان امروز دوره بسیار دشوار و پر تلاطمی را از سر می گذراند. نظام سرمایه داری به عنوان یک نظام اجتماعی- اقتصادی کاملاً مسلط بر جهان، هر روز بیش از روز پیش در باتلاق فروکشنده بحران ساختاری خود فرومی رود. بحرانی که خود مدیران نظام (به غلط) ۱۵ سپتمبر سال ۲۰۰۸ را تاریخ آغاز آن اعلام کرده اند، علی رغم همه «چاره اندیشی»های پنج سال گذشته- از تزریق مبالغ نجومی به بانکها (انبارهای پول) و شرکتهای کلاهبرداری بیمه، اجرای برنامه های اقتصادی تحت عنوان «ریاضت اقتصادی» گرفته تا چاپ و تزریق بی حساب و کتاب اسکناس بی پشتوانه به جامعه و جنگهای استعماری آشکار و نهان علیه کشورهای مختلف جهان و تاراج دارائی های آنها- نه تنها فروکش نکرده، حتی ابعاد دامنه دارتری هم به خود گرفته است. در دو هفته گذشته (۱۴ نومبر)، جهان شاهد اعتراضات گسترده توده ئی با حضور صدها هزار نفر در ۲۳ کشور اتحادیه امپریالیستی اروپا بود. به سخن دیگر، اروپا، قلب سرمایه داری جهانی، اینک در آستانه یک انقلاب اجتماعی قرار گرفته است. همه اینها نشاندهنده آنست که امروز دیگر نه بالائی ها آنطور که می خواهند، می توانند حکومت کنند و نه پائینی ها حاضرند به سلطه بالائینها گردن نهند. با این توصیف، پاسخ این سؤال که: آیا وجود همین دو شرط برای یک تحول و دگرگونی بنیادی کافیهست، قطعاً منفی است. چرا؟

به این دلایل ساده که نارضایتی عمومی در جوامع مختلف همواره وجود داشته و کلیه رژیمها در بهترین حالت از پشتیبانی بیش از ۱۵-۱۰ درصد جمعیت برخوردار نبوده و نیستند. در چنین صورتی، طبیعتاً این سؤال مطرح می شود که، پس چگونه است که رژیمها و دولتهای حاکم بر کشورها به حکمرانی خود ادامه می دهند؟ پاسخ روشن این سؤال نیز این است که، همه دولتها و رژیمهای حاکم به موازات کاربرد پیچیده ترین روشها و ابزارهای تحمق توده ها و انحراف افکار عمومی از مشکلات و معضلات مبتلابه جامعه، تمام توش و توان خود را در جهت ممانعت از

سازمانیابی توده ها، دامن زدن به تفرقه و تشتت فکری و تشکیلاتی در میان تشکلهای موجود و ایجاد تشکلهای زرد هوادار حفظ وضع موجود به کار می گیرند و درست به همین دلایل هم مبارزات و اعتراضات گسترده توده های بی شکل و بی سازمان، عموماً بی نتیجه می ماند. کارگزاران سرمایه داری این واقعیت را بهتر از هر کس دیگری درک می کنند که اعتراضات عمومی (حتی میلیونی) اگر توسط یک سازمان منسجم طبقاتی هدایت نشود، در واقع نمی تواند از حد یکسری اعتراضات فردی فراتر رفته، به بار بنشیند. این واقعیت عینی امروز در جلو چشم همه ماست.

امروز یکسری تشکلهای سیاسی در کشورهای مختلف جهان، از جمله و به خصوص سازمانهای سیاسی در تبعید ایران که اغلب آنها جز نام و زبان شکسته- بسته فارسی از کشور چیزی به ارث نبرده اند، با پیروی از پروژه تازه آلترناتیوسازی رژیمهای سرمایه داری و تکرار با قافیه و بی قافیه یکسری کلمات و عبارات بی ربط و ردیف کردن یکسری الفاظ شعارگونه، در سمت در هم آمیزی خطوط تمایز طبقات متضاد منافع اجتماعی سعی فراوان می کنند. فراخوان سه سازمان فدائیان خلق... (اکثریت)، اتحاد فدائیان... و شورای موقت سوسیالیستهای چپ، «برای شکلهای تشکلهای چپ»، تشکیل اتحاد جمهوریخواهان (اتحاد جمهوریخواهان به اضافه سلطنت طلبان)، برگزاری کنفرانسهای استکهلم، بروکسل، پراگ و در آینده نزدیک، کنفرانس «استکهلم ۲-» نمونه شاخص چنین تلاشها شناخته می شوند.

البته تلاشهای صف شکنانه تنها به این موارد خاتمه نمی یابد. مقالات و اظهار نظرات شبه علمی بسیار زیادی نیز تحت عناوین «چپ نو»، «چپ مدرن»، «چپ دمکرات» در باب گسست از تفکر کمونیستی، در قالب سرقت و سپس تحریف ایده ها، مفاهیم و مقولات نوشته و اعلام می شود. به این سه گفته توجه کنید: «چپ ایران، از جمله به علت پیروی از سیستم فکری مسلط بر جنبش کمونیستی نتوانسته است در تحولات سیاسی کشور و دفاع از منافع و مطالبات کارگران و مزدبگیران کشور نقش برجسته ایفاء کند...»^(۱). «جهانبینی و ایدئولوژی مارکسیستی- لنینیستی... سد راه تحقق آرزوهای [انسان بوده است]»^(۲). «تجربه نشان می دهد که باور قدرگرانی در طول تاریخ سوسیالیسم، عموماً به درد توجیه موجودیت آنچیزی خورده است که نام سوسیالیسم بر خود داشت و توجیه برگشت ناپذیر جلوه دادن آن نظامی که به نام انسان عملاً او را بنده ساخت»^(۳). همین فرمول بندیها چکیده و عصاره تفکر «چپ نو، مدرن و دمکرات» است که در ادامه گفتار، نگاهی اجمالی به آن خواهیم انداخت.

هدف و غایت عمده و اصلی این تفکر، گسست از تاریخ عدالتخواهی و شروع تاریخ آن از نقطه صفر است و در قالب شعارهای مبهم و پرهیاهو بیان می شود. این تفکر، به دلایل ساده زیر نمونه بارز تفکر غیرعلمی و غیرعقلانی، غیرمستند و غیرمستدل است:

اول- آینده بر روی گذشته (بد یا خوب) و با تکیه بر مطالعه تجارب آن ساخته می شود، نه در هوا. این تفکر در واقع ضمن تقبیح تمام تاریخ مبارزه عدالتخواهی که اواسط قرن نوزده با نام جنبش کمونیستی شهرت یافت، حمله به دو تجربه عملی آن: کمون در خون غرق شده پاریس و انقلاب سرکوب شده اکتوبر را بار دیگر در دستور روز خود قرار داده است. چرا که هر دوی این تجارب، در صدد تغییر بنیادی نوع نگرش به مقوله مالکیت و به تبع آن، تغییر مناسبات تولیدی و اجتماعی بودند. این، دقیقاً همان مسأله کلیدی است که «چپ نو، مدرن و دمکرات» با آن مشکل جدی دارد.

دوم- اگر این تفکر می پذیرد که عمل ملاک درستی یا نادرستی نظریه است، باید دستاوردهای تاریخی مثبت و منفی جنبش عدالتخواهی (کمونیستی) و همچنین، خودش را ملاک و معیار سنجش قرار دهد. من در مقاله «چه خوش

گفت دخو، یادش بخیر!^{۴۰}، فهرست کوتاهی از نتیجه عملکرد و دستاوردهای تفکر سنتی به زعم «نواندیشان» را یادآوری کرده و از پیروان آن خواستم نتایج عملکرد تاریخی تفکر خود را حداقل تیتروار برشمارند که متأسفانه تاکنون نه صدائی و نه سخنی شنیده نشد.

سوم- مشکل اصلی و اساسی این تفکر در دو مسأله ۱- نوع مالکیت، ۲- نفی منافع متضاد و نابرابر طبقات اجتماعی و به تبع آن دفاع رسمی و علنی از بهره کشی انسان از انسان خلاصه می شود. نفی مالکیت اجتماعی و انکار منافع متضاد طبقات اجتماعی نه تنها به دوران سرمایه داری، بلکه به دورانهای ماقبل آن، یعنی دورانهای فئودالی و برده داری نیز مربوط می شود، بنابر این، همه مدعیات «چپهای نو، مدرن و دمکرات» هیچ چیز دیگری نیست جز یکسری الفاظ و پسوندهای بی ربط برای تزئین کلام، تنظیم قافیه، تخریب افکار عمومی و اشاعه فرهنگ و ادبیات ارتجاعی.

چهارم- این تفکر در مجموع خود، در صدد آنست که از شکست سوسیالیسم واقعاً موجود برای خودش هویت بترشد. به عبارت دیگر، شکست را ناشی از عدم حقانیت تلقی می کند. این شیوه استدلال بر هیچ پایه عقلانی و منطقی بدان جهت استوار نیست که بر اساس آن، همه شکست های بردگان، دهقانان و کارگران در تاریخ مبارزات عدالتخواهی را در عدم حقانیت آنها می بیند نه در عدم توازن قوای طبقاتی و رشدنایافتگی شعور و آگاهی طبقاتی. بنا بر این تفکر، امروز از فراز تاریخ صدها و هزاران ساله، قیام اسپارتاکوس، قیامها و انقلابات دهقانی، اعتراضات و انقلابات شکست خورده کارگری و در رأس آنها نابودی ارزشها و دستاوردهای انقلاب اکتوبر و حتی شکستهای دینی- مذهبی، مثلاً و از جمله، به صلیب کشیده شدن عیسی، واقعه کربلا، همه دلایل و نشانه های عدم حقانیت آنها هستند و باید تقبیح شوند. پیروان این شیوه تفکر همچنان که در عهد ساسانی در مقابل جنبش مانوی، در عهد خلفای عباسی، در برابر جنبش خرمدینان و ... ایستادند، امروز نیز در دوران عبور از سرمایه داری، به مقابله با جنبش عدالتخواهی و صلح طلبی برخاسته اند. پیروان این تفکر چون همواره نظر به گذشته داشته و در بهترین حالت، برای حفظ وضع موجود با یکسری تغییرات در «نقش ایوان» سعی می کنند، یک نیروی به شدت ارتجاعی به حساب می آیند.

پنجم- به عکس همه ادعاها، این تفکری که امروز خودش را به نام «نو» و «مدرن» و «دمکرات» و امثالهم تعریف می کند، اتفاقاً بسیار کهنه تر و به غایت سنتی تر از تفکر کمونیستی است که آن را «سنتی» می خواند و خواهان گسست از آن است. این تفکر به عکس ادعای «نواندیشی» خود، حتی به دوران ماقبل سرمایه داری برمی گردد. پیروان این تفکر اگر چه نه مثل امروز صریح و روشن، از همان زمان پیدایش طبقات اجتماعی، برای سرکوب و منکوب ساختن طبقات فرودست و استعمار شونده جامعه، همواره در کنار طبقات بالادست قرار گرفته، به تفسیر و توجیه «ابدیت» و «حقانیت» آنها مشغول بوده و همیشه سعی کرده اند نقش «محلل» را در میان طبقات اجتماعی ایفاء کنند. پیروان و منادیان این تفکر، در واقعیت امر، از تبار همان روحانیون مرتجع ادیان و مذاهب مختلف، معبران، غیبگویان و منجمان دربارهای شاهان و سلاطین عهد باستان هستند منتها ملبس به لباس «تجدد» و با کلاه «نواندیشی». نوع و نمونه معاصرتر پیروان این تفکر، همان احزاب، سازمانها و شخصیتهای سوسیالیست، سوسیال- دمکرات، سوسیال- شونیست و سوسیال- فاشیست همدست و همپیمان افراطی ترین جناحهای سرمایه داری هستند که تا همین دیروز در اغلب کشورهای اروپائی، از جمله در انگلستان، المان، ایتالیا، یونان، اسپانیا و پرتغال قدرت سیاسی را متناوباً در دست داشتند و در حال حاضر نیز به رهبری فرانسوا اولاند برای چندمین بار در فرانسه حکمرانی می کنند.

تجارب تاریخی این امر بدیهی را ثابت می‌کنند که در آستانه هر تحول اجتماعی، در سر هر تندبیج تاریخی و در پی هر پیروزی یا شکست، تعادل نیروهای اجتماعی به هم می‌ریزد و گروه‌هایی از جبهه ارتجاعی و طرفدار حفظ وضع موجود و همچنین، از جبهه توسعه و تکامل اجتماعی به جبهه مقابل روی می‌آورند.

یک نگاه اجمالی به تاریخچه معاصر این گسست و پیوستها دستاویز ما در بیان مدعای فوق است. تاریخ فراموش نکرده است که در پی به خاک و خون کشیده شدن کمون پاریس و چند دهه بعد، در آستانه جنگ جهانی اول، پیروان این تفکر، اولین و بیرحمانه‌ترین انشعاب را به انترناسیونال اول، این تبلور و نمود سازمانی جنبش عدالتخواهی تاریخی، تحمیل نموده و در جنگ جهانی اول به حمایت از امپریالیسم «خودی» برخاست و اصول عدالت‌طلبی و همبستگی پرولتری را به کلی کنار گذاشت.

چندی بعد، به دنبال پیروزی انقلاب کبیر اکتوبر در سال ۱۹۱۷ در امپراتوری شکست خورده روسیه، در حالی که سیل عظیم جمعیتی از اقصا نقاط جهان به سوی جنبش عدالتخواهی روی می‌آورد، پیروان این تفکر بار دیگر به کارزار ضدعدالتخواهی پیوستند و بالاخره، با شروع جنگ جهانی دوم، همدست و همپیمان با فاشیسم المان، ایتالیا و جاپان، در جبهه نبرد علیه اتحاد شوروی، اولین تجربه سازندگی سوسیالیستی فعالانه شرکت کردند.

«چپهای نواندیش، مدرن و دمکرات» دور بعدی هجوم خود به جنبش عدالتخواهی را پس از برآمد رویزیونیسم خروشچوفی در اتحاد شوروی تشدید نموده و در کنار امپریالیسم و ارتجاع جهانی ضربات پی در پی خود را بر پیکر آن وارد نمود و قلب تمام عدالتخواهان جهان را جریحه دار ساختند. تهاجم گسترده ارتجاع امپریالیستی و پیروان این تفکر با به قدرت رسیدن باند مزدور گوربچوف- یاکوفلیوف- یلتسین از اواسط دهه ۸۰ قرن گذشته، در اولین سالهای آخرین دهه قرن گذشته به «ثمر» نشست و همه ارزشها و دستاوردهای دومین تجربه عملی جنبش جهانی کمونیستی (عدالتخواهی) را یکجا و به طور کلی نابود ساخت و تمام جهان را به نقطه ناامنی برای ساکنانش تبدیل کرد.

به دنبال تشکیل جهان تک قطبی پس از درهم کوبیدن بلوک سوسیالیستی جهان، «چپهای نواندیش» در کارزار ضد عدالتخواهی گوی سبقت را از کارگزاران و مداحان ارتجاع امپریالیستی- صهیونیستی ربودند و هم اینک که جهان در آستانه یک تحول بنیادی قرار گرفته است، تمام سعی و کوشش خود را به کار گرفته اند تا با پیروی از پروژه الترناتیوسازی امپریالیسم جهانی و انجام برخی تغییرات در «نقش ایوان فرسوده» نظام سرمایه داری، «پای بست ویران» آن را از گزند فروپاشی محفوظ دارند.

خلاصه گفتار، «چپهای نواندیش، مدرن و دمکرات»، آنقدرها که ادعا می‌کنند، نه نو و مدرن اند و نه دمکرات! بلکه به عکس و خلاف تصورات و هیاهوی بی‌تردید عمدی و آگاهانه شان، آنها هیچ حرف و حدیث تازه ای، هیچ طرح و برنامه بدیعی برای آینده جامعه بشری جز آنچه که طی قرون و اعصار گذشته مبلغان و مدافعان نظامهای طبقاتی با مضمون واحد، ولی در قالب ادبیات مختلف نوشته و بیان کرده اند، ندارند و تمام تلاش و تقلدهایشان متأسفانه، بخش اصلی و اساسی پروژه الترناتیوسازی ارتجاع امپریالیستی را هم در عرصه سیاسی- تشکیلاتی، هم در عرصه اقتصادی- اجتماعی، هم در عرصه نظری- ایدئولوژیک و هم در عرصه فرهنگ سازی تشکیل می‌دهد. ولذا، چون هم اکنون جهان در آستانه تغییر و تحولات جدی قرار گرفته است، پیروان تفکر «نو، مدرن و دمکرات» ضمن چشم پوشی آگاهانه بر نظریه علمی «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری»، آنچنان که پیداست، برای ایفای نقش خود در نمایشنامه مضحک تکرار تاریخ، کمر همت بسته اند و نمی‌توانند بپذیرند که چرخ تاریخ به سمت عقب نمی‌چرخد.

منابع مورد اشاره

(۱)- فراخوان برای مشارکت در روند شکل‌دهی تشکل بزرگ چپ

<http://kar-online.com/node/5490>

(۲)- شکست "چپ"! نه بحران "چپ"؟

<http://akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=48911>

(۳)- کدام چپ؟

<http://akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=49283>

(۴)- چه خوش گفت دخو، یادش بخیر!

<http://kar-online.com/node/5527>

۷ آذر- قوس ۱۳۹۱